

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد شریف منصور

۱۴ جولای ۲۰۲۲



شریف منصور

زندگینامه حضرت محمد مصطفی (ص)

(بخش هشتم)

در قسمت قبل به آنجا رسیدیم که پیامبر (ص) و سپاه اسلام به خاطر سهل انگاری تیراندازان سپاه که مأمور محافظت از تنگه احد بودند در جنگ بدر شکست خوردند. پس از پایان یافتن جنگ، دو طرف از هم جدا شدند. قریشی ها رهسپار مکه شدند و پیامبر و مسلمانان شبانگاه به مدینه بازگشتند. [۱] بامداد روز دیگر پیامبر برای آن که قریشی ها از پیروزی شان مغرور نشوند و مسلمانان را ضعیف نپندارند با سپاهیانی که در جنگ احد شرکت کرده بودند به تعقیب قریش پرداخت. [۲] پیامبر سه نفر را برای ردیابی دشمن فرستاد که دو نفر از آن ها به وسیله قریش دستگیر و کشته شدند. قریشی ها که فکر می کردند پیامبر تجدید قواء کرده است هراسان شدند و با سرعت زیادی خودشان را به مکه رساندند. [۳] در ماه محرم همان سال پیامبر آگاه شد که دو نفر به نام طلحه و سلمه پسران خویلد در حال جمع آوری نیرو از قبیله بنی اسد برای جنگ با پیامبر و ربودن گله های حیوانات اهلی ساکنان مدینه هستند. [۴] پیامبر در یک اقدام پیشگیرانه، یکی از یاران خود به اسم ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی را با صد و پنجاه نفر برای شبیخون زدن به آنها فرستاد. ابوسلمه و نیروهایش به قطن که بنی اسد آنجا سکونت داشتند حمله کردند و گله های شتر و گوسفند آن ها را به غنیمت گرفتند و باعث پراکندگی قبیله بنی اسد شدند. [۵]

در اواخر سال سوم هجری، پیامبر مطلع شد که مردی از قبیله بنی لحيان به نام سفیان بن خالد بن نبیح هذلی نیروئی را برای جنگ با پیامبر و مسلمانان مهیا کرده است. پیامبر یکی از یاران خود به نام عبدالله بن انیس را برای از میان برداشتن سفیان فرستاد. عبدالله در صحرای عرنه با او روبه رو شد و توانست بی سر و صدا او را بکشد و خودش هم فرار کند. [۶] مدتی بعد، سران قبیله بنی لحيان به منظور گرفتن انتقام سفیان، به دیدار سران قبیله های عضل و قاره رفتند و با آن ها قرار گذاشتند که چند تن از یاران پیامبر خدا را با حيله و نیرنگ به سوی خودشان بکشانند و بعد آن ها

را دستگیر کنند، بعضی ها را بکشند و یا در برابر پاداشی خوب به قریش بفروشند. [۷] پس از آن چند تن از اعضای قبیله های عضل و قاره به حضور پیامبر آمدند و به پیامبر از مسلمان شدن اعضای قبایل خود خبر دادند و از ایشان خواستند که چند تن از یاران خود را برای آموزش قرآن و احکام دینی با آن ها بفرستد، [۸] پیامبر به سخنان آن ها اعتماد کرد و چند تن از یاران خود را با ایشان فرستاد اما آن ها خیانت کردند و زمانی که به کنار آبی به نام رجیع رسیدند که متعلق به قبیله هزیل بود، [۹] دیگران را از آمدن یاران پیامبر باخبر کردند. مردان قبیله بنی لحيان با کمک مردان قبیله هزیل برای دستگیری آن ها آمدند و در درگیری که میان آن ها و یاران پیامبر رخ داد چند تن از یاران پیامبر شهید شدند و چند تن دیگر که تسلیم شده بودند به اسارت درآمدند که آن ها را به قریش فروختند و قریشی ها آن ها را به شهادت رساندند. [۱۰]

در همان سال یکی از رؤسای مردم نجد به نام ابوبرا عامر بن مالک بن جعفر، به حضور پیامبر آمد و برای ایشان هدایای گرانبهائی آورد اما پیامبر هدیه های او را نپذیرفت. ابوبرا از ایشان خواست که به ضمانت او، گروهی از پیروان خود را برای تبلیغ اسلام به نجد بفرستد. پیامبر پذیرفت و گروهی از یاران خود را به نجد فرستاد. اعضای این گروه به روایتی هفتاد نفر [۱۱] بودند و بنا بر روایتی چهل و دو نفر [۱۲] و بر اساس روایت دیگر سی نفر [۱۳] که روایت نخست مشهورتر و مطمئن تر است. یاران پیامبر زمانی که به منطقه چاه مَعُونَه رسیدند یکی از رؤسای قبائل به نام عامر بن طفیل با مردانی از قبیله های بنی سلیم، عَصِیه و رَعْل به یاران پیامبر حمله کرد. در آن حادثه به استثنای یک نفر، همه یاران پیامبر به شهادت رسیدند. [۱۴] کسی که زنده مانده بود عمرو بن امیه نام داشت. عمرو بن امیه رهسپار مدینه شد و در راه با دو تن از اعضای قبیله بنی عامر که از خویشاوندان عامر بن طفیل بودند برخورد کرد و آنها را کشت. [۱۵] پیامبر به آن دو نفر امان داده بود اما عمرو بن امیه از این موضوع مطلع نبود. [۱۶] پیامبر از این کار عمرو بن امیه ناخشنود شد و او را سرزنش کرد و تصمیم گرفت که خونهای آن دو نفر را ببردازد. [۱۷]

ادامه دارد...

پی نوشت ها:

- ۱- طبقات، ج دوم، ص ۴۶
- ۲- سیره رسول خدا، ص ۳۴۵-۳۴۶
- ۳- مغازی، ج اول، ص ۲۴۸ و ۲۴۹
- ۴- مغازی، ج اول، ص ۲۵۱
- ۵- طبقات، ج دوم، ص ۴۷-۴۸
- ۶- طبقات، ج دوم، ص ۴۸-۴۹
- ۷- مغازی ج اول ص ۲۶۱
- ۸- طبقات، ص ۵۳
- ۹- تاریخ یعقوبی، ج اول، ص ۴۳۳
- ۱۰- سیره رسول خدا، ص ۳۴۹-۳۵۱
- ۱۱- طبقات، ج دوم، ص ۵۰ و مغازی واقدی، ج اول، ص ۲۵۵
- ۱۲- سیره رسول خدا، ص ۳۵۲
- ۱۳- تاریخ یعقوبی، ج اول، ص ۴۳۵

۱۴- مغازی واقدی، ج اول ص ۲۵۶

۱۵- سیره رسول خدا، ص ۳۵۳-۳۵۴

۱۶- طبقات، ج دوم، ص ۵۱

۱۷- مغازی، ج اول ص ۲۵۹